

او روی پُل ایستاده بود

نگاهی به دو شعر نوجوانانه «قیصر امین پور»

افشین علاء

اگر «نوجوانی» را به پلی تشبیه کنیم که دو دنیای کودکی و بزرگسالی را به هم پیوند می‌دهد، باید بپذیریم که دو سر این پل، بر مرزهای هر یک از این دو اقلیم بنا نهاده شده است و اگر ارتباط هر یک از این دو سر پل را با دنیای متعلق به آن قطع کنیم، بی‌شک پل فرو خواهد ریخت. پس برای بهتر شناختن مخاطب نوجوان، باید به هر دو ویژگی اصلی مرحله نوجوانی - یعنی درآمیختگی پارادوکسیکال کودکی و بزرگسالی - توجه ویژه داشته باشیم. همین خصوصیت توأمان، کار برای نوجوان را به مراتب از کار برای کودکان یا بزرگسالان، سخت‌تر می‌کند. نوجوان، از طرفی هنوز بسیاری از ذهنیت‌ها و رفتارهای کودکانه را به‌طور خودآگاه با خود همراه دارد و از طرف دیگر، به تظاهرات بزرگسالانه عشق می‌ورزد. او برای رسیدن به آینده و دنیای بزرگسالی، شتاب و اصرار خاصی دارد، اما نمی‌تواند تعلقات معصومانه خود را به دنیای کودکی، از چشم‌ها پنهان سازد؛ هر چند اصرار ناشیانه‌ای برای گریز از کودکی و پنهان ساختن وجوه کودکانه شخصیت خود داشته باشد. بنابراین، کسی که می‌خواهد برای این مخاطب کار کند، چه کار تعلیمی، چه هنری و... باید شناخت کاملی از این ویژگی‌های متناقض داشته باشد. در این میان، کار شاعران - به سبب ظرافت‌ها و ریزه‌کاری‌های خاص شعر - به مراتب از دیگران دشوارتر است. شاعر نوجوانان، ابزاری برای ارتباط با مخاطب انتخاب کرده است که مستقیماً با ذهن و زبان نوجوان سر و کار دارد. اندک ناهمخوانی بین ذهن و زبان شاعر و ذهن و زبان نوجوان، سبب قطع این ارتباط خواهد شد. چه بسیار شاعرانی که برای مخاطب نوجوان، با همان فضای شعرهای کودکانه کار کرده‌اند و تنها اندکی دایره واژگانی را بازتر دیده‌اند و به همین دلیل، شعرشان در نگاه نوجوان، بچه‌گانه و لوس ارزیابی شده است. و چه بسیار شاعرانی که به گمان آن که نوجوان از کودکی گریزان است، با حال و هوای بزرگسالانه به سراغ او رفته‌اند و در نتیجه، مخاطب را از هراسِ نفهمیدن و سر در نیابردن از پیچیدگی‌های شعر بزرگسال، از خود گریزان ساخته‌اند.

جالب است که در هر دو حالت، نوجوان احساس می‌کند مورد تحقیر قرار گرفته است. در حالت اول، به دلیل این که فکر می‌کند او را هنوز بچه فرض کرده‌اند و در حالت دوم، به دلیل آن که احساس می‌کند با او از سر افاده و فضل سخن گفته‌اند تا بی‌تجربگی و کم‌دانشی او را با زبانی فخیم و رسمی به رخ کشند.

بر این اساس، هیچ‌یک از این دو گروه را نمی‌توان شاعر نوجوان دانست؛ چرا که شرط اول نوجوانانه بودن شعر، سختی و آمیختگی آن با ویژگی‌های متناقض دوره نوجوانی است. بهتر است از همان مثال پل استفاده کنیم. شاعر نوجوان، باید همراه مخاطب، روی پل بایستد، نه این طرف و نه آن طرف که اگر از هر یک از دو سر پل مخاطب را صدا کند، در گوش او طنین نامأنوسی خواهد داشت. در عین حال، قرار گرفتن روی پل، خود به خود چشم‌اندازی از هر دو سوی آن را هم، در اختیار عابر قرار خواهد داد؛ هم چشم‌انداز زیبا و شاعرانه این سوی پل که دنیای کودکی است و نوجوان آن را پشت سر گذاشته و هم افق پهن‌آور، با شکوه و اسرارآمیزی از دنیای بزرگسالی که آن سوی پل است و نوجوان برای رسیدن به آن اصرار و شتاب دارد. این جاست که موقعیت شاعر و نوجوان و به تبع آن، حساسیت‌ها و ظرافت‌های کار او، بیشتر به چشم می‌آید. او باید ضمن آن که در کنار نوجوان باشد و با چشم او بنگرد و با ضرباهنگ قدم‌های او گام بردارد، در عین حال به تنظیم و تعادل رفتارها و گرایش‌های ذهنی و عاطفی او هم بیندیشد. او باید با زبانی سخن بگوید که در گوش نوجوان طنین بچه‌گانه نداشته باشد. اما گرایش‌های فطری او را به دنیای کودکی به یادش بیاورد. ما بزرگسالان خوب می‌دانیم که گاه، شتاب برای فرار از کودکی نه تنها خوب نیست، که بعدها مایه حسرت آدمی نیز خواهد شد. از طرفی، انکار تعلق به عوالم پاک کودکانه از طرف نوجوانان نیز همیشه عاقبت خوبی ندارد و ما باید بتوانیم با زبردستی، فضایی برای آنان فراهم کنیم که هم‌زمان با بزرگ شدن و بزرگانه اندیشیدن، کودکی هم بکنند و از مواهب تکرارنشده‌ی آن لذت ببرند. در مقابل، افق روبه‌روی پل نیز نباید از نگاه شاعر همراه با نوجوان پنهان بماند. او ضمن حفظ و یادآوری تعلقات کودکانه

نوجوان، مسئول ترسیم فضایی دلپذیر و در عین حال واقعی از دنیای بزرگسالی نیز هست. توصیف این دنیا در شعر شاعر نوجوان، باید به گونه‌ای باشد که نه مخاطب را از آن ترسان و نگران کند، و نه آن قدر فریبنده باشد که نوجوان را به طمع رسیدن به آینده، از لذت‌های زمان حال بی‌بهره سازد. می‌بینید که هر چه بیشتر درباره ظرافت‌های کار شاعر نوجوان حرف بزنیم، دشواری‌ها و تناقض‌های این کار بیشتر به چشم می‌آید.

پس به همین مقدمه کوتاه بسنده می‌کنم و به بهانه اصلی نوشتن این مطلب که شعرهای نوجوانانه دکتر قیصر امین‌پور است، می‌پردازم. این‌ها را گفتم که بگویم شعرهای نوجوانانه قیصر از بهترین شاهد‌های مثال برای توفیق در وادی پُررمز و راز شعر نوجوان است. او شاعری است که اگرچه توفیق خود را در عرصه عمومی شعر در حد کمال کسب کرده بود، ورودش به عرصه شعر نوجوان نیز همراه با درخشش و موفقیت بوده است.

در این‌جا بد نیست به دو آفت مهم از بین آفاتی که شعر کودک و نوجوان روزگار ما را تهدید می‌کند، اشاره کنم: یکی عدم شناخت شعر و دیگری عدم شناخت مخاطب. بسیاری از کسانی که قدم در این راه گذاشته‌اند، از شعر به مفهوم خاص کلمه بی‌بهره بوده‌اند و صرفاً با تکیه بر شناخت ناقصی که از عوالم کودکی و نوجوانی داشته‌اند، به نوعی به طبع آزمایی پرداخته‌اند. بدیهی است حاصل کار این عده، نوشته‌هایی است خالی از جوهر شعری و آکنده از ضعف و کاستی زبانی که ضعف تألیف و سستی کلام، تنها یکی از ضعف‌های آزاردهنده این‌گونه آثار است. در مقابل، گروهی نیز که اتفاقاً شاعران خوبی بوده‌اند و با مقوله شعر به‌طور خاص ارتباط داشته‌اند، در شعر کودک و نوجوان توفیقی پیدا نکردند. هم به دلیل این‌که از سر تفتن یا کسب شهرت به این وادی قدم گذاشتند و هم به دلیل آن‌که بدون شناخت لازم از مخاطبی که برگزیده‌اند، او را مورد خطاب قرار داده‌اند. حاصل کار این دو گروه نیز اشعاری است که نسخه ساده‌تر شده‌ای از شعر بزرگسال‌شان به شمار می‌آید و ارتباطی با مخاطب کودک و نوجوان ندارد.

در بازار آشفته‌ای که آثار مغشوش و پریشان هر دوی این گروه‌ها پیش روی ما گذاشته است، شعرهای نوجوانانه قیصر امین‌پور، بی‌شک به هیچ‌کدام تعلق ندارد و چند سر و گردن بالاتر، هم‌چنان در اوج ایستاده است. قیصر از هر دو آفت ذکر شده، بری بود. اول این‌که او شاعری بود به تمام معنا شاعر. از قیل، شعر را شناخته بود و بر بسیاری از قله‌های کشف نشده آن اشراف داشت و علاوه بر این، تحصیلات آکادمیک ادبی را نیز در چنته داشت. یک ادیب و یک منتقد که با چشم‌اندازهای دیروز و امروز ادبیات ایران و جهان آشنایی داشت. از طرفی و از حسن اتفاق، قیصر مخاطب خود را هم به خوبی می‌شناخت. شاید به سبب آن‌که سال‌ها معلم بود یا شاید اصلاً این هم یکی دیگر از محاسن خداداد او بود که به‌طور غریزی، همه جور مخاطب را تحت تأثیر قرار می‌داد و با ویژگی‌های مخاطبان جور واجور، آشنایی شگفت‌آوری داشت. خدا را شکر که دایره این مخاطبان وسیع، قشر نوجوان را هم در بر گرفت و امروز که همه ما دریغگوی اویم، در بین آثار گران‌بهایی که از او داریم، سهمی نیز به کودکان و نوجوانان اختصاص دارد. از این‌ها گذشته، اگر نبود شعرهای نوجوانانه قیصر، کار امثال ما که دغدغه شعر کمال‌یافته کودک و نوجوان را داریم، سخت‌تر می‌شد؛ لاقلاً برای این‌که شاهد مثالی برای ادعاهای مان پیدا کنیم.

می‌خواهم زودتر به ذکر نمونه‌های شعر نوجوانانه قیصر بپردازم، اما قیل از آن باید باز هم مثال «پُل» را به یادتان بیآورم و این را هم بگویم که این مثال را هم من از خود قیصر آموختم. او نوجوانی را پلی بین کودکی و بزرگسالی می‌دانست و شعر نوجوان را هم تابعی از فضای بینابینی حاکم بر دوره نوجوانی. گفتیم که شاعر نوجوان، مادام که روی این پل و همراه با نوجوان ایستاده است، باید مراقب هر دو چشم‌انداز دو سوی پل باشد. قیصر، خود به خوبی از عهده این مراقبت برآمده است. به شعر راز زندگی دقت کنید:

غنچه با دل گرفته گفت:

«زندگی،

لب ز خنده بستن است

گوشه‌ای درون خود نشستن است.»

گل به خنده گفت:

«زندگی شکفتن است

با زبان سبز، راز گفتن است.»

گفت‌وگوی غنچه و گل از درون باغچه

باز هم به گوش می‌رسد...

تو چه فکر می‌کنی؟

راستی کدامیک درست گفته‌اند؟

من که فکر می‌کنم

گل به راز زندگی اشاره کرده است

هر چه باشد او گل است



**در این‌جا
بد نیست به
دو آفت مهم
از بین آفاتی که
شعر کودک و
نوجوان
روزگار ما را
تهدید می‌کند،
اشاره کنم: یکی
عدم شناخت شعر
و دیگری عدم
شناخت مخاطب**

گل یکی دو پیرهن

بیشتر ز غنچه پاره کرده است!

اجازه بدهید فقط به یک نکته قوت این شعر اشاره کنم که ارتباط زیادی با بحث مقدماتی مطلب ما دارد؛ یعنی همان «روی پل ایستادن» و متناسب با ذهن و زبان نوجوان با او سخن گفتن. دقت کنید که تمام حرف شعر در دو سطر آخر آن است؛ یعنی همان ضرب‌المثل معروفی که گاه بزرگ‌ترها، آن را به یاد کوچک‌ترها می‌آورند. اما این‌جا ما با شاعری مواجهیم که این پند و اندرز حکیمانه و زیبا را- که البته به سبب تکرار فراوان و پُر بودن گوش کوچک‌ترها از آن، نخنما شده است- با چنان مهارتی بیان می‌کند که مخاطب کاملاً غافلگیر می‌شود. او ضمن پرداختن به روایتی کوتاه و دلپذیر از مناظره غنچه و گل- که به سبب همین کوتاهی، برای نوجوان ملال‌آور هم نیست- به جای هر گونه نتیجه‌گیری قطعی و حکم صادر کردن حکیمانه، خود نوجوان را درگیر موضوع می‌کند؛ آن‌جا که می‌گوید:

توجه فکر می‌کنی؟

راستی کدامیک درست گفته‌اند؟

آیا به یاد معلم مهربان و کارکننده‌ای نمی‌افتید که خوب بلد است ضمن درس گفتن، بچه‌ها را هم شریک بحث کند و توپ را به زمین خودشان بیندازد؟ و جالب‌تر این‌که وقتی می‌خواهد حرف خودش را بگوید، باز هم از سر احتمال و با ظرافت زیرکانه‌ای می‌گوید:

من که فکر می‌کنم

گل به راز زندگی اشاره کرده است...

نمی‌گوید حرف من درست است و جز این نیست. می‌گوید من این‌طور فکر می‌کنم! هر چند با توضیح شاعرانه‌ای که در ادامه می‌آورد، هر مخاطبی را در مقابل منطق شاعرانه خود خلع‌سلاح می‌کند و به پذیرش حرفش وا می‌دارد، سایه این احتمال تا پایان شعر، همچنان بر سر مخاطب است. و در پایان، مخاطب ضمن آن‌که منطق شاعر را با دل و جان می‌پذیرد، احساس می‌کند خودش به این کشف رسیده است و اندک تحمیلی از سوی شاعر نمی‌بیند.

البته همان‌طور که گفتیم، من فقط به یک نکته قوت این شعر اشاره کردم که مرتبط با بحث ما بود، اما کدام خواننده باذوقی است که نداند شاعر در این شعر کوتاه و ساده، چه هنرنمایی‌های رندانه‌ای کرده است؛ از مهندسی ماهرانه کلمات گرفته- که حتی یک کلمه و حرف کم و اضافه در آن به چشم نمی‌خورد- تا تناسب‌ها و برآزندگی‌هایی که در ذکر حالات غنچه و گل به کار گرفته شده است. مثلاً غنچه اگر دلش گرفته است، هم اشاره به غمگین بودن آن دارد و هم در عالم واقع، حالت غنچه بسته و گرفته است. همین‌طور «لب ز خنده بستن» و «گوشه‌ای درون خود نشستن»، توصیف‌هایی نیست که بی‌دلیل و تکراری به کار گرفته شده باشد که هر دوی آن‌ها حالت واقعی و فیزیکی غنچه هم هست. ضمن این‌که این‌جا، بهترین توصیف برای غمگین بودن نیز به حساب می‌آید.

در مقابل، گل نیز اگر از «شکفتن» و «با زبان سبز راز گفتن» سخن می‌گوید، حالت‌های طبیعی و واقعی خود را به رخ می‌کشد که درست نقطه مقابل غنچه است. ضمن آن‌که شاعر، به دلیل فرهیختگی‌اش و اشرافی که بر گنجینه ادبیات این سرزمین دارد، در بیان این حالات، نگاهی هم به میراث گذشتگان داشته است؛ آن‌جا که در پاورقی همین شعر، به دو بیت از مثنوی مولوی اشاره می‌کند:

این درختانند هم‌چون خاکیان

دست‌ها بر کرده سوی آسمان

با زبان سبز و با دست دراز

از ضمیر خاک می‌گویند راز

اما، اوج هنرنمایی شاعر، در ایجاد پیوند معنایی «یکی دو پیرهن بیشتر پاره کردن» با گل است که از این ضرب‌المثل تکراری، کشف تازه‌ای می‌آفریند. چرا که مثلاً اگر پدری به فرزندش بگوید: «من یکی دو پیرهن بیشتر از تو پاره کرده‌ام»، هر چند قابل پذیرش است، یک تصویر معمولی و تکراری را به ذهن متبادر می‌کند. در حالی که همین جمله از زبان گل خطاب به غنچه، به دلیل شباهت عجیبی که بین شکفتن غنچه و تبدیل شدن آن به گل، با پاره کردن پیراهن وجود دارد، اتفاق شاعرانه کم‌نظیری را رقم زده است. و بالاخره، حیف است که به نقاط قوتی از جمله، استفاده هنرمندانه از قافیه در این شعر نوجوانانه نیز اشاره نکنیم:

لب ز خنده بستن

گوشه‌ای درون خود نشستن

زندگی شکفتن است

با زبان سبز، راز گفتن است...

قیصر از

هر دو آفت ذکر شده،

بری بود. اول این‌که

او شاعری بود

به تمام معنا شاعر.

از قبل، شعر را

شناخته بود و

بر بسیاری از

قله‌های کشف نشده

آن اشراف داشت

و علاوه بر این،

تحصیلات آکادمیک

ادبی را نیز

در چننه داشت.

یک ادیب و یک منتقد

که با چشم‌اندازهای

دیروز و امروز

ادبیات ایران و

جهان آشنایی داشت.

از طرفی و از

حُسن اتفاق،

قیصر مخاطب

خود را هم به خوبی

می‌شناخت.

شاید به سبب آن‌که

سال‌ها معلم بود

یا شاید اصلاً

این هم یکی دیگر از

محاسن خداداد او بود

که به‌طور غریزی،

همه جور مخاطب را

تحت تأثیر

قرار می‌داد و با

ویژگی‌های مخاطبان

جور واجور،

آشنایی شگفت‌آوری

داشت

فراموش نکنیم که رعایت برخی قواعد کلاسیک شعر، در شعر نوجوان نه تنها پسندیده است که گاه ضروری نیز به نظر می‌رسد. چرا که شعر نوجوان، در شکل‌گیری ذهنیت مخاطب نسبت به ساختار شعر- به مفهوم عام آن- تأثیر زیادی دارد و برای همین است که در شعر کودک و نوجوان، کم‌تر کسی به سراغ قالب آزاد یا سپید رفته است. هم از این‌رو که مخاطب تازه‌اشنا با مقوله شعر، از همان ابتدا باید دریابد که کلام در شعر، به طرف نیاز دارد و ساختن این طرف، از جمله مهارت‌های لازم برای شاعران است. حتی اگر قرار است بچه‌ها در آینده به قالب‌های آزاد و بی‌وزن علاقه‌مند شوند، لازم است با ذهن و زبان موزون و ورزیده قدم به این وادی بگذارند. البته این به معنای الزامی بودن استفاده از قالب‌های کلاسیک در شعر کودک و نوجوان نیست. کما این‌که می‌بینیم قیصر امین‌پور و چند چهره موفق دیگر این عرصه، به سراغ قالب‌های نیمایی هم رفته‌اند، اما در عین استفاده از قالب نیمایی، پای‌بندی خاصی به قواعد کلاسیک شعر نیز داشته‌اند؛ از جمله، کوتاه بودن وزن‌ها و حضور تقریباً منظم قافیه در سطور نزدیک به هم. از بحث اصلی دور نشویم. گفتیم که قیصر در نحوه مخاطب با نوجوان، مراقب همه ظرافت‌ها و ریزه‌کاری‌های مرحله پُر تناقض نوجوانی هست. او گاه از سر حکمت و اندرز با نوجوان سخن می‌گوید، اما چنان ماهرانه که نوجوان، نه تنها احساس نمی‌کند پندی شنیده که خود را نیز در کشف حقیقت پنهان در آن اندرز، سهیم می‌بیند. البته شاعر صرفاً خود را مسئول پند و اندرز به مخاطب نوجوان نمی‌داند. او می‌داند که گاه، به دست دادن یک تصویر شاعرانه از زندگی و طبیعت اطراف نوجوان نیز می‌تواند اتفاق شاعرانه‌ای باشد. نمونه آن را در شعر صبح یک روز زمستانی می‌بینیم:

سفره تهمانده پاییز را
باد با خود برده بود
آسمان از سیلی سرما کیبود
آفتاب صبح هم با گونه‌هایی سرخ
پشت کوهی در افق کز کرده بود
باد مثل بید می‌لرزید
ابرها
پشت سر هم
سرفه می‌کردند
ناودان‌ها
عطسه می‌کردند
آسمان
انگار سرما خورده بود!

می‌بینید که تمام شعر، توصیف صبح یک روز زمستانی است؛ اما با تصویرهایی که هر کدام، در دل خود مضامین پیکر شاعرانه‌ای دارند. مثلاً نوجوانی که بارها و بارها در شعرها خوانده است که پاییز رفت و زمستان آمد، این‌جا از همان ابتدای شعر، با تعبیر متفاوتی مواجه می‌شود:

سفره تهمانده پاییز را
باد با خود برده بود...

و بعد، «کیبود بودن صورت آسمان»، اگرچه تعبیری تکراری است، با ذکر علت شاعرانه‌ای مثل «سیلی سرما»، باز هم به اتفاق تازه‌ای تبدیل می‌شود. در ادامه، به «کز کردن آفتاب با گونه‌هایی سرخ، در پشت کوه» اشاره می‌شود که ضمن زیبایی کم‌نظیرش، حالت آشنای کودکانه‌ای را هم به ذهن متبادر می‌کند. تا این‌جا، فضا کاملاً زمستانی است؛ مخصوصاً صبح زمستان که برای بچه‌ها یادآور مدرسه و حواشی آن هم هست. از «مثل بید لرزیدن باد» که آشنایی‌زدایی کم‌نظیری در آن به چشم می‌خورد که بگذریم؛ «پشت سر هم سرفه کردن ابرها» بعید است که فضای مدرسه و کلاس را در یک صبح زمستانی برای کسی تداعی نکند. ضمن آن‌که واقعاً هم در یک روز ابری زمستانی، ابرها پشت سر هم سر و صدا می‌کنند. و بعد «عطسه کردن ناودان‌ها» و «سرما خوردن آسمان» که فضای زمستانی شعر را کامل می‌کند.

در این مجال، تنها به ذکر دو نمونه از شعرهای نوجوانانه قیصر امین‌پور بسنده کردیم؛ آن هم فقط به بهانه نشان دادن یکی از توانمندی‌های لازم برای ورود به عرصه شعر نوجوان که همان هم‌زبانی و همراهی با نوجوان و آگاهی از ویژگی‌های ذهنی و زبانی مرحله نوجوانی است. بدیهی است، ناگفته‌های فراوانی درباره دیگر شعرهای نوجوانانه او وجود دارد که مجال وسیع‌تری می‌طلبد.

او نوجوانی را
پلی بین کودکی
و بزرگسالی
می‌دانست و
شعر نوجوان را
هم تابعی از فضای
بینابینی حاکم بر
دوره نوجوانی.
گفتیم که شاعر
نوجوان، مادام که
روی این پل و
همراه با نوجوان
ایستاده است،
باید مراقب
هر دو چشم‌انداز
دو سوی پل باشد.
قیصر، خود
به خوبی از عهد
این مراقبت
برآمده است



ژئوشکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پژوهشگاه علوم انسانی